

پول های کاغذی

○ سید محسن خرازی

چکیده

پول کاغذی (اسکناس) در عصر حاضر فقط سند مالی نیست بلکه خود آن، مال شمرده می شود و از آنجا که جزو معدودات است نه مکیل و موزون، ربای معاوضی در آن معنا ندارد و خرید و فروش اسکناس به مقدار بیشتر - به گونه نقد و نسیه - جایز است. البته اضافه گرفتن در قرض اسکناس ها جایز نیست؛ زیرا مصداق ربای قرضی بوده و حرام است. از طرفی، پول، مثلی است و ضمان آن - در قرض و موارد دیگر - به مثل آن است، پس نوسان قدرت خرید پول در هنگام ادای قرض، لحاظ نمی گردد و قرض با پرداخت همان مقداری که قرض گرفته شده، ادا می شود و پرداخت بیشتر از آن مقدار به بهانه پایین آمدن قدرت خرید پول، ربا است؛ مگر آنکه ضمان قدرت خرید پول در هنگام قرض، شرط شده باشد.

بحث در این زمینه چند نکته اساسی دارد:
نکته اول: آیا ربای معاوضی در پول های کاغذی نیز همچون ربای معاوضی در نقدین (درهم و دینار) حرام است؟

قبل از شروع بحث لازم است حقیقت پول های کاغذی را بیان کنیم:
پول های کاغذی در زمان حاضر بدون این که نماینده درهم و دینار باشند، خود مال به حساب می آیند، از این رو جزء معدودات بوده نه موزونات و احکام معدودات بر آنها بار می شود.
در تفصیل این مطلب باید گفت که پول های کاغذی چهار دوره را گذرانده اند:^۱

۱. آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی در مقاله پول های کاغذی در این باره به تفصیل سخن گفته است، مجله فقه اهل بیت (ع) - شماره دوم، ص ۳۰.

دوره اول: رقم‌های موجود روی پول‌های کاغذی بیانگر مقدار نقدین (طلا و نقره)‌ای بود که در خزانه صادر کننده این اوراق به امانت گذاشته و نگهداری می‌شد؛ همانند چک‌هایی که در زمان ما بیانگر مقدار پولی است که صادر کننده چک نزد بانک دارد.

دوره دوم: ارقام پول‌های کاغذی بیانگر مقدار تعهد و ضمان صادر کننده آن اوراق نسبت به پرداخت طلا و نقره در ذمه خود بود، نه طلا و نقره خارجی و سپرده شده؛ زیرا صادر کنندگان این پول‌ها به این نتیجه رسیدند که دیگر لازم نیست عین طلا و نقره را به اندازه مبلغ اوراق صادر شده حفظ کنند چون دارندگان این پول‌ها برای دریافت پشتوانه‌های خود یک جا و در یک زمان به صادر کننده‌ها مراجعه نمی‌کنند.

در این دو صورت پول‌های کاغذی به عنوان سندی برای طلا و نقره به حساب آمده و از این رو احکام نقدین را دارند و در معامله آنها با همجنس خودشان گرفتن اضافه جایز نیست؛ چون از موزونات محسوب می‌شوند. اگر نقود - طلا و نقره - به صورت سکه‌های ضرب شده باشند احکام صرف و ربا هر دو بر آنها بار می‌شود و اگر ضرب شده نباشند فقط احکام ربا بر آنها مترتب می‌گردد و احکام صرف را نخواهد داشت و در هیچ یک از این دو فرض، زکات به نقود تعلق نمی‌گیرد؛ چون وقتی زکات در نقود واجب می‌شود که تحت تصرف انسان باشد و حال آن که در فرق مذکور نقود به صورت پشتوانه پول‌های کاغذی درآمده و در تصرف صاحب پول نیست.

دوره سوم: تعهد و ضمان صادر کننده پول‌های کاغذی به مرور زمان یک تعهد مستقل و جدا از نقش بیانگری پول‌ها نسبت به پشتوانه و ذخیره پیدا کرد؛ در نتیجه پول‌های کاغذی دارای مالیتی مستقل شدند. تعهد دولت نسبت به ذخیره و پشتوانه فقط از این جهت بود که برای خود این پول‌های کاغذی ارزش و مالیت قرار دهد، در این هنگام دیگر پول‌ها جنبه حکایت‌گری از نقدین را نه در خارج، نه در ذمه نداشتند، بلکه تعهد دولت‌ها نسبت به پشتوانه سبب ارزش پیدا کردن خود این پول‌ها شد.

دوره چهارم: تعهد دولت‌های صادر کننده پول نسبت به پشتوانه از بین رفت و خود این پول‌ها در صورتی که از طرف دولتی صاحب اعتبار - از این جهت که مالک سرمایه

وامکانات می باشد - صادر گردد به عنوان مال تلقی می شوند. در عصر حاضر مسئله پول در تمام نقاط دنیا به همین شکل رایج است که دیگر برای این پول ها هیچ گونه نقش حکایت گری از طلا و نقره نه در خارج و نه در ذمه در نظر نمی گیرند. بنابراین پشتوانه و ذخیره لازم برای ارزش دادن به پول ها به نحو مستقل عبارت است از مجموعه قدرت اقتصادی و امکانات حقیقی که دولت ها مالک آن هستند؛ به طوری که دولت ها با تکیه بر همین سرمایه ها و مالکیت ها، به پرداخت مطالبات دیگر کشورها متعهد می شوند و همین تعهد موجب می شود که اسکناس ها مالیت پیدا کند.

شیخ حسین حلی (ره) می نویسد:

بی تردید دولت به این نکته توجه دارد که اعتبار به تنهایی کافی نیست تا به اسکناس ها مالیت ببخشد؛ به همین جهت حمایت از اسکناس ها را با تعهد شخصی به عهده می گیرد و بر خود لازم می داند مالی را که در مقابل آن از طرف دیگر دولت ها یا شرکت های خارجی طلب می شود پردازد. از آنجایی که این مقدار تعهد هم کافی نیست که به اسکناس ها مالیت بین المللی ببخشد، بلکه فقط برای اعتبار داخلی کافی است، به همین سبب دولت ناچار می شود که به یک منطقه استرلینی مثلاً وارد شود؛ در نتیجه عده ای از دولت ها جمع می شوند تا مقدار لازم از طلا را در یکی از بانک های جهانی به امانت بگذارند و این ودیعه همان پشتوانه پول کاغذی در بین دولت های مشترک به حساب می آید. گاهی اوقات آن دولت خودش را از منطقه استرلینی کنار می کشد؛ در نتیجه طلای احتیاطی را از بانک جهانی بیرون می کشد و آن را در یک بانک دولتی داخلی به امانت می گذارد و آن را به همه اعلام می کند و این ودیعه را از جهت دیگری با معادن و ثروت های طبیعی از قبیل نفت و زغال سنگ پشتیبانی می کند.

آنچه گفتیم مایه تقویت آن دولت نسبت به بقیه دولت ها می شود، این کار اگر چه عامل اساسی برای پوشش دادن اسکناس ها نیست؛ ولی در انظار مردم دارای ارزش اعتباری است و در نتیجه مایه پشتوانه اسکناس ها در بازار داخلی و خارجی می گردد.^۲

در دو دوره اخیر علاوه بر این که اسکناس ها اسنادی برای سرمایه ها و خدمات اقتصادی به شمار می رفتند، ذاتاً نیز اعتبار مالی داشتند و همانند دیگر اموال ذاتی قابل مبادله و معامله نیز هستند و احکام معدودات بر آنها بار می شود نه احکام مکیل و موزون. شاهد بر اینکه اسکناس ها در دو دوره اخیر به صورت مستقل مال شمرده شده و فقط سند نیستند، این است که وقتی اسکناسی تلف شود یا شخص دیگری آن را از بین ببرد، این امر باعث از بین رفتن مال می گردد، بدون این که ذمه کسی ضامن مثل آن باشد. همچنین تسلیم اسکناس ها به دیگری تسلیم مال به حساب می آید نه این که حواله بر مال باشد. اسکناس ها در زمان حاضر جزو اموال به حساب می آیند و تحت عنوان درهم و دینار درج نمی شوند. از این رو حکم حرام بودن ربای معاوضی که در معاملات درهم و دینار به همجنس خود وجود دارد در اسکناس ها جاری نیست؛ چون ربای معاوضی مخصوص اشیایی است که از طریق کیل و وزن کردن خرید و فروش می شوند. البته اضافه گرفتن در قرض اسکناس ها جایز نیست، زیرا از مصادیق ربای قرضی بوده و حرام است. حال با توجه به این که دانستیم اسکناس ها خودشان مال به حساب می آیند و در زمره معدودات قرار می گیرند، ربای معاوضی در آن ها موضوعیت ندارد و در نتیجه فروختن اسکناس ها به مقدار بیشتر به صورت نقد و نسیه جایز است؛ چون در خرید و فروش اشیای معدود، نگرفتن اضافه شرط نشده است. این مسئله در جایی که خرید و فروش مربوط به اسکناس های کشورهای مختلف باشد اشکالی ندارد؛ مثل خرید و فروش ریال با دلار یا پولهای دیگر، اما در خصوص خرید و فروش اسکناس های مربوط به یک کشور اشکال شده که خرید و فروش اسکناس ها به مثل خودشان در نزد عرف رایج نیست؛ چون پول همیشه در معاملات به عنوان ثمن (قیمت) در نظر گرفته می شود نه مثن (کالا). پس - معامله کننده - این کار را وسیله ای برای فرار از ربا قرار می دهد و عنوان نمی کند که من هزار تومان را در مقابل هزار و ده تومان به تو قرض می دهم، بلکه می گوید من این را در مقابل هزار و ده تومان تا فلان مدت به تو می فروشم. بی تردید در فروش اجناس معدود، گرفتن اضافه هیچ اشکالی ندارد، و به همین سبب ما این را یک خرید و فروش جدی و

صحیح نمی دانیم، بلکه عرف آن را مصداقی از قرض همراه با اضافه می بیند. در نتیجه مشمول امر به وفای به عقود نمی شود؛ زیرا چنین معامله ای متعارف نیست و بیع نامیدن آن یک امر صوری است، پس حداقل جای احتیاط دارد و باید از آن اجتناب کرد.^۳

ممکن است گفته شود ما قبول نداریم که قصد جدی وجود ندارد، چون همین اندازه که در شخص انگیزه فرار از کسب حرام به کسب حلال وجود دارد خود دلیل بر این است که قصد جدی نسبت به این معامله (فروش اسکناس به یکدیگر) وجود دارد و با فرض صحیح بودن معامله دیگر جایی برای صدق قرض وجود ندارد تا گرفتن اضافه حرام باشد. در روایات هم آمده که خرید هزار درهم و یک دینار در مقابل دو هزار درهم جایز است، با اینکه چنین معامله ای در عرف آن زمان رایج نبوده است. بر این اساس اشکال متعارف نبودن چنین معامله ای یا قصد جدی نداشتن متوجه خرید و فروش اسکناس ها نمی گردد. علاوه بر این که برای فرق گذاشتن بین خرید و فروش اسکناس های یک کشور و خرید و فروش اسکناس های یک کشور با کشور دیگر هیچ دلیلی ندارد؛ چون گرفتن اضافه اگر بیشتر از حد معمول باشد در عرف رایج نیست و اگر رایج نباشد اشکال قبل در هر دو صورت وجود خواهد داشت.

جواب از اشکال در هر دو صورت یکی است. بله معامله اسکناس ها - اسکناس های یک کشور یا چند کشور - در صورتی اشکال پیدا می کند که معامله وسیله و حيله ای برای رسیدن به ربا باشد که پیش تر گفتیم استفاده از حيله اشکال دارد. البته در صورت ضرورت توسل به حيله اشکالی ندارد، چنان که روایت صحیح عبدالرحمن بن حجاج بر آن دلالت دارد. وی گفته است:

از امام (ع) راجع به بیع صرف سؤال کردم و به ایشان گفتم: بعضی وقت ها همراهان عجله دارند و از شهر خارج می شوند و ما نمی توانیم با سکه دمشقی و بصری بیع صرف را انجام دهیم اما با شاپور دمشقی و بصری این کار ممکن

۳. آیت الله مکارم شیرازی، مقاله پولهای کاغذی، مجله فقه اهل بیت (ع)، شماره ۲۶، سال دوم،

است. امام (ع) فرمودند: منظور از «همراهان» چیست؟ گفتیم: گروهی با هم همراه می شوند و دسته جمعی برای خروج از شهر اقدام می کنند، هنگامی که عجله می کنند چه بسا نمی توانیم سکه دمشق و بصری فراهم کنیم؛ در نتیجه درهم های مغشوش را جهت صرافای انتخاب می کنیم و - صرافان - هزار و پانصد درهم از آن را در مقابل هزار درهم سکه دمشق صرافای می کنند. امام (ع) فرمودند: در این صرافای (معامله) خیری نیست، آیا برابر این اضافه، مقداری طلا قرار نمی دهید؟ عرض کردم: هزار درهم و یک دینار را در مقابل دو هزار درهم می خرم. امام (ع) فرمودند: این عمل اشکالی ندارد. همانا پدرم بر مردم مدینه جرأت بیشتری داشت و همین را می فرمود. مردم مدینه می گفتند: این عمل فرار از حرام است، اگر شخصی یک دینار بدهد هیچ وقت در مقابل آن به او هزار درهم نمی دهند و اگر هزار درهم بدهد در مقابل به او هزار دینار داده نمی شود. پدرم به آنها می فرمود: چه خوب است فرار کردن از حرام به حلال.^۲

بنابراین در صورت ضرورت، توسل به حيله منعی ندارد، هر چند که ضرورت برای یک طرف معامله باشد چنانچه مورد روایت همین طور بود و روایت اگر چه در مورد موزونات وارد شده، ولی به طریق اولی دلالت می کند بر این که در معدودات هم در صورت ضرورت می توان به حيله متوسل شد. از جمله موارد ضرورت جایی است که یک نفر به قرض احتیاج داشته باشد و قرض دهنده آن را ندهد مگر از طریق خرید و فروش اسکناس ها به بیشتر از آن به صورت نسیه، یا این که کسی به اجاره منزلی احتیاج پیدا کند و صاحب خانه به او اجاره ندهد مگر از همین طریق، یا این که کسی به پول خرد احتیاج داشته باشد که به او ندهند، مگر به قیمتی بیشتر از قیمت اصلی. معامله اسکناس به اسکناس در این موارد و موارد دیگری از بیع صرف که وسیله و حيله ای برای ربا نیست اشکالی ندارد.

از مطالب ذکر شده اشکال اطلاق سخن مرحوم محقق یزدی در ملحقات عروه روشن

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب ۶ از ابواب الصرف، ص ۴۶۶، ح ۱.

می شود که گفته است: اسکناس از جنس غیر نقدین به حساب می آید و قیمت معینی دارد و حکم نقدین هم بر آن مترتب نمی شود؛ در نتیجه معامله آنها با یکدیگر یا با نقدین (درهم و دینار) همراه با گرفتن اضافه جایز است. ^۵ اشکال آن است که اگر در جایی معامله اسکناس ها حيله ای برای دو طرف معامله برای گرفتن اضافه باشد اشکال دارد. بله اگر آن معامله حيله ای برای کسب ربا نباشد اشکالی ندارد؛ مثل مواردی که ضرورت اقتضا کند یا جایی که مقصود از آن تجارت و معامله باشد.

برات یا حواله، اگر سندی برای نقدین باشد حرمت گرفتن اضافه که در نقدین وجود دارد در برات هم جاری است و اگر این طور نباشد حکم اسکناس را دارند.

نکته دوم: حکم سکه های فلزی ضرب شده:

اگر برای فلزات قیمتی باشد که قابلیت مقابله با اشیای دیگر را داشته باشد جزء موزونات به حساب می آید و احکام اشیای موزون بر آنها مترتب می شود، و اگر برای آن ها قیمتی نباشد در حکم پول های کاغذی خواهد بود. شاید در زمان حاضر فلزات مسکوک، مالیت نداشته باشند. چه بسا آنچه مرحوم سید محمد کاظم یزدی راجع به پول های سکه ای گفته به اعتبار زمان های گذشته باشد که در فلز (قران) نقره هم وجود داشته است.

ایشان در ملحقات عروه گفته اند:

«قران»، «منکنه»، «مجیدی» و سکه هایی مانند این ها از موزونات هستند هر چند که خرید و فروش آنها به صورت عددی رایج بوده؛ زیرا عدد سکه برون معینی دلالت می کرد، همچنین اگر ناقص بودند از گرفتن آنها امتناع می شد، از این رو در خرید و فروش آن ها گرفتن اضافه جایز نیست. بله ممکن است در مثل سکه های مجیدی گفته شود که نقره مخلوط در آن در مقابل زیادی طرف دیگر قرار می گیرد. ممکن است گفته شود نقره مخلوط در سکه مجیدی مستهلک بوده و یا به قدری نیست که دارای قیمت بوده و قابل مقابله باشد؛ اما وقتی تعداد سکه ها بسیار باشد (مثلاً صد مجیدی) در این صورت چون نقره مخلوط شده در

۵. ملحقات عروه الوثقی، ج ۲، ص ۴۸، مسئله ۵۶.

مجموع به مقداری است که قابل مبادله می باشد، لازمه اش این است که فروش صد مجیدی به بیشتر از آن یا به سکه های دیگر مثل (قران) جایز باشد. سکه سرخ هم در ظاهر از موزونات به حساب می آید؛ پس گرفتن اضافه در خرید و فروش آن به یکدیگر جایز نیست.^۶

اقسام سکه

۱. در برخی از سکه ها خود سکه مالیتی ندارد، بلکه راهی برای مشخص کردن مقدار و کیفیت ماده آن است. بی تردید این سکه ها از موزونات به حساب می آید و احکام موزونات نیز بر آن مترتب می شود؛ از جمله این که گرفتن اضافه در خرید و فروش آن جایز نیست. رایج بودن فروش آن به صورت عددی از این جهت است که اماره ای است بر جنس و کیفیت مخصوص آن و مقدار طلا با نقره ای که در آن مخلوط شده است. سکه هایی که محقق یزدی در ملحقات عروه بیان کرده از این قسمند.

۲. بعضی از سکه ها ماده و جنسشان هیچ مالیتی ندارد، بلکه مالیت آن ها فقط به سکه بودنشان است. این دسته از سکه ها از معدودات به حساب می آیند؛ مانند پول های کاغذی اسکناس ها و احکام موزونات نیز - با همان تفصیلی که پیش تر گذشت - بر آنها مترتب می شود.

۳. سکه هایی هم جنس آنها و هم سکه بودن آنها هر یک دارای مالیت جداگانه است، فرقاشان در این است که مالیت فلز سکه ذاتی بوده ولی مالیت خود سکه اعتباری و قراردادی است. خود این نوع بر چند قسم است:

الف. هر کدام از فلز سکه و خود سکه به طور مستقل و با قطع نظر از دیگری قابل معامله باشد. در این صورت هر کدام حکم مخصوص خود را خواهد داشت؛ مثلاً نقره از موزونات به حساب می آید و حکم موزونات بر آن مترتب می شود، و سکه نیز به سبب مالیت داشتن آن از معدودات به شمار می آید و احکام معدودات بر آن مترتب می گردد.

ب. مقصود از معامله خود سگّه باشد و کاری به جنس و ماده آن نداشته باشیم.

در این صورت انتقال جنس هم به تبع معامله سگّه صورت می‌گیرد، و نقل و انتقال تبعی هم معاوضه نیست، بلکه انتقالی است ضمنی و به تبع معاوضه؛ مثل انتقال کلید خانه به تبع انتقال خود خانه. در این صورت معاوضه بین دو سگّه واقع شده نه بین دو فلز؛ پس بر این معامله فقط احکام معدودات مترتب می‌شود چون که سگّه از معدودات است و زیاد بودن مقدار فلز در یک طرف نسبت به طرف دیگر ضرری ندارد؛ زیرا معامله بین دو فلز واقع نمی‌شود و آنچه ممنوع می‌باشد گرفتن اضافه در معاملات دوهم جنس است و حال این که در این جا معامله ای بین دو فلز واقع نشده است.

ج. مقصود از معامله، فلز سگّه باشد و قیمت داشتن سگّه به نحو مستقلّ و به تبع معامله فلز آن می‌باشد. در این صورت مسئله عکس صورت خواهد بود؛ یعنی احکام موزونات بر آن مترتب می‌شود.

نکته سوم: اسکناس‌ها مثلی‌اند.

ضمان مثلی به مثل آن تعلق می‌گیرد و مقتضای آن این است که اگر کسی هزار تومان - مثلاً - قرض گرفت ذمه اش به مثل آن مشغول می‌شود و آن عبارت است از هزار تومان هر چند که قدرت خرید آن در حال پرداخت قرض - به جهت پایین آمدن قدرت خرید - مثل سابق نباشد؛ برای این که حقیقت قرض تملیک یک چیز در قبال ضمان واقعی آن است نه ضمان جعلی و قراردادی و ضمان واقعی در مثلیات به مثل است و در قیمیات به قیمت و این ادعا که در قرض ذمه به قدرت خرید مشغول می‌شود با حقیقت قرض سازگاری ندارد. شاهد بر این نکته آن است که قدرت خرید در هنگام قرض گرفتن و اداء کردن قرض اصلاً مورد توجه قرار نمی‌گیرد؛ علاوه بر این که اگر لازم باشد قدرت خرید مورد توجه قرار گیرد لازمه اش این است که اگر در هنگام ادای قرض، قدرت خرید آن بیشتر از سابق باشد، قرض گیرنده باید بتواند کمتر از آنچه را که قرض گرفته برگرداند، و حال این که چنین چیزی درست نیست.

بنابراین قرض دهنده فقط مستحق مثل همان چیزی است که قرض داده است، همانند سایر مثلیات، اگر چه قدرت خرید آن در حال دریافت قرض کمتر شده باشد. کسی که

اشیای مثلی همانند ظروف را قرض دهد فقط مستحق مثل آن است هر چند که قیمت ظروف در حال اداء پایین آمده باشد. به عبارت دیگر در ضمان مثلیات قدرت خرید لحاظ نمی شود؛ بنابراین اگر علاوه بر ضمان مثل، قدرت خرید آن هم در حال قرض لحاظ شود موجب گرفتن اضافه در قرض می گردد که همان ربای محرم است.

اشکال: عقلا قیمت بازار و قدرت خرید را در صورتی از اوصاف مثل قرار نمی دهند که اختلاف چشمگیر نباشد؛ اما اگر اختلاف و تفاوت چشمگیر باشد در این صورت قدرت خرید از اوصاف مثلی به حساب آمده و ضمانت آن هم مورد توجه قرار می گیرد، در حالی که اصل مالیت مثل می باشد. پس همان طور که عقلا در صورت سقوط تمام مالیت به پرداخت مثل اکتفا نمی کنند، همچنین اگر قدرت خرید به طور چشمگیری سقوط کند به پرداخت مثل آن نیز اکتفا نمی کنند؛ چون هر زیادی عینی یا اسمی در قرض ربا به حساب نمی آید؛ زیرا ربا زیادی نسبت به رأس المال می باشد؛ یعنی زیادی مال نسبت به اصل مالی که از پیش داده شده است، و این هم در بحث ما مصداق ندارد. در نتیجه اطلاق آیه ربا یا اطلاق روایات شامل آن نمی شود، چون زیادی اگر از ناحیه مالیت و قیمت معاوضه ای باشد فرض بر این است که این زیادی مساوی با اصل آن است، و اگر این زیادی از جهت اسم باشد - مانند زیادی بیست تومان بر ده تومان - اسم یا اعتبار به خودی خود مال نیستند، بلکه مالیت آن به لحاظ قدرت معامله ای و قدرت خرید آن است که این هم با اصل برابری می کند. هر اضافه و زیادی ای حرام نیست، بلکه زیادی در مالیت نسبت به اصل سرمایه حرام است، و این زیادی در اجناس حقیقی به محض این که عرفاً کمیت آن افزایش یابد هر چند قیمت آن پایین آمده باشد صدق می کند، یا این که در فرض مساوی بودن، شرط اضافه ای در بین باشد که مالیت و نفعی داشته باشد، بر خلاف جایی که زیادی فقط به لحاظ عنوانی و اسمی بوده و حقیقی و عینی نباشد چنانچه در پول های اعتباری این چنین است، زیادی در آن نسبت به رأس المال و نفع صادق نیست، و با صدق نکردن زیادی، ادله ربا هم شامل آن نمی شود و دلیلی هم نداریم که هر شرطی که منفعتی را به دنبال داشته باشد ربا به شمار آید.

علاوه بر این، بعضی از فقها گفته اند که پرداخت مبلغ مأخوذ در صورت اختلاف

فاحش ادای دین به حساب نمی آید.

پاسخ: اولاً: اختلاف فاحش نباید با فرض سقوط تمام مالیت مقایسه شود؛ چون پایین آمدن قیمت موجب سلب تمام مالیت نمی شود تا نوبت به ضمان مالیت آن برسد. پس مادامی که ضمان نوع ممکن باشد نوبت ضمان جنس به مالیت نمی رسد؛ زیرا ضمان اعیان دارای مراتبی است که انتقال از یک مرتبه آن به مرتبه دیگر صورت نمی گیرد، مگر این که مرتبه سابق ممکن نباشد. این مراتب عبارتند از:

مرتبه اول، ضمان خود مال: تا زمانی که ضمان خود مال امکان داشته باشد نوبت به ضمان نوع یا جنس آن مال نمی رسد.

مرتبه دوم، ضمان نوع که همان ضمان مثل است: مجالی برای ضمان مثل نیست، مگر این که عین مال از بین رفته باشد و با وجود خود مال نوبت به ضمان مثل نمی رسد، همان طور که با امکان ضمان مثل جایی برای ضمان جنس وجود ندارد.

مرتبه سوم، ضمان جنس که همان ضمان مالیت است: جایی برای ضمان جنس نیست، مگر اینکه ضمان خود مال یا ضمان نوع آن ممکن نباشد. بنابراین این در صورتی که ضمان عین مال یا مثل آن امکان داشته باشد جایی برای حکم به ضمان مالیت وجود ندارد اگر چه اختلاف و تفاوت چشمگیر باشد، همان طور که در سایر مثلیات هم حکم همین است. بلکه اگر اختلاف به نحوی باشد که از نظر عرف به سقوط تمام مالیت آن حکم شود مانعی از ضمان مالیت نیست و این به جهت الحاق آن به اموال ذاتی و حقیقی است. به عبارت دیگر، موضوع ضمان در قرض، خود مال می باشد نه قیمت آن؛ البته در صورتی که پرداخت عین مال یا مثل آن امکان داشته باشد، در حالی که ادعای ضمان مالیت با امکان ادای عین مال یا مثل آن خلاف این فرض است که گفتیم در قرض خود مال ابتدائاً مضمون است.

ثانیاً: بعد از این که مشخص شد موضوع ضمان در قرض خود مال است نه مالیت آن، پس رأس المال هم خود مال است نه مالیت و قدرت خرید. بنابراین هر نوع زیادی نسبت به خود مال زیادی رجوعی شمرده می شود و با صدق زیادی، ادله حرام بودن ربا شامل حال آن می گردد و در این خصوص میان مال واقعی و مال قراردادی (اعتباری) فرقی نیست. پس

همچنان که زیادی از حیث مقدار در اموال حقیقی و ذاتی موجب صدق عنوان ربا می شود در اموال قراردادی و اعتباری هم مسئله عیناً همین است. ادعای این که در اینجا با توجه به کاهش قیمت اگر اضافه ای دریافت شود زیادی در رأس المال صدق نمی کند، پذیرفتنی نیست؛ زیرا منظور از رأس المال خود مال است نه مالیت آن، تا این که اضافه نسبت به آن سنجیده شده و گفته شود که زیادی در این فرض صدق پیدا نمی کند.

به عبارت دیگر قیمت و مالیت بازاری از حیثیات تعلیلی است که موجب می شود یک شیء مال به حساب آید. آنچه ضمانت شده خود مال است نه قیمت و مالیت قابل مبادله در بازار، و گرنه خلاف فرض مضمون بودن خود مال خواهد بود. پس هر گاه خود مال - نه مالیت آن - مورد ضمان باشد، هر اضافه و زیادی نسبت به آن موجب می شود که عنوان ربا صدق کند. با روشن شدن این مطلب که آنچه به ذمه آمده خود مال است نه قیمت آن، معلوم می گردد که ادای خود مال همان ادای دین به حساب می آید و جایی برای تردید در این مسئله باقی نمی ماند، چنانچه بعضی از بزرگان به این نکته اشاره کرده اند. همچنین با توجه به این ملاک، دیگر ادعای ظلم به طرف در اثر پایین آمدن قیمت یا خرید آن درست نیست.

اشکال: ممکن است گفته شود پول های اعتباری از آن جایی که در اصل دارای منفعت ذاتی قابل استهلاک نیستند و فقط منفعتشان در قابلیت مبادله آنها است، از این رو خصوصیت ارزش معاوضی و قدرت خرید پول های اعتباری از نظر عرف همانند وصف حقیقی پول هاست، بنابر این همانند دیگر صفات مثلی، یک وصف ضمانت شده است؛ البته به اندازه ای که به خود پول مربوط می شود نه نسبت به قیمت کالای دیگر از بقیه جهات. پس هنگامی که پایین آمدن ارزش پول به دلیل گرانی کالاهای دیگر به سبب کمیاب شدن آنها یا دیگر اسباب و عوامل افزایش قیمت کالا باشد، در این صورت کسی ضامن پایین آمدن قیمت پول برای صاحب آن نخواهد بود؛ برای این که این افزایش مالیت به مالیت پولی که ضمانت شده ربطی ندارد. اگر پایین آمدن قیمت پول از ناحیه تغییر در نرخ خود پول به سبب ضعف اقتصادی صادر کننده آن باشد، در این صورت کاهش ارزش پول، مضمون خواهد بود.

خلاصه این که بین پول حقیقی (مثل درهم و دینار) و پول اعتباری (مثل ریال و دلار) فرق وجود دارد، ساخت پول اعتباری فقط برای این است که بیانگر مالیت و قدرت خریدی باشد که قانون آن را معتبر دانسته است. در نتیجه قدرت خرید در پول اعتباری به صورت معنای اسمی لحاظ شده است، به خلاف پول حقیقی که قدرت خرید آن ممکن است به صورت معنای حرفی و به این دلیل که از آثار جنس حقیقی است لحاظ شده باشد. بنابراین قدرت خرید در پول اعتباری مورد توجه بوده است نه در پول حقیقی.

پاسخ: نمی پذیریم که قدرت خرید از صفات مثل بوده و با ضمان مثل ضمانت شده باشد؛ زیرا لازمه آن این است که اگر کسی به هر سبب باعث از بین رفتن قدرت خرید از مال دیگری شود، ضامن قیمت آن خواهد بود، مثل سایر مواردی که سبب از بین رفتن اموال مردم یا تغییر صفتی از اوصاف حقیقی مورد رغبت در اموال مردم بشود، با این که جایی برای التزام به ضمان در مثل چنین فرضی که سبب از بین رفتن قدرت خرید شود وجود ندارد. شاید به این دلیل که قدرت خرید اگر چه از نظر عرف حیثیت تقییدی است - یعنی از آن جایی که پول منفعت ذاتی ندارد، از این رو قوام پول و حقیقتش به همین قدرت خرید است - ولی تنها این مطلب برای ضمان رشد قیمت (تورم) کافی نیست؛ چون این صفت (قیمت بازاری پول) از صفت های نسبی است که یک طرف دیگر آن بازار است و اگر تغییر و از بین رفتن صفات نسبی به سبب تغییر صفت یا منشا آن قائم به مال باشد مثل این که رغبت مردم نسبت به آن به سبب از بین رفتن طعم یا رنگ و یا تاثیر آن کم شده باشد، این گونه اوصاف - در صورت تلف شدن - مورد ضمان بوده و از اوصاف مثلی محسوب می شود؛ برای این که حیثیت تقییدی به حق مالک تعلق دارد.

اما هنگامی که تغییر صفات نسبی به سبب تغییر طرف اضافه آن - که خارج از مال است - باشد معنا ندارد که مورد ضمان قرار گیرد؛ به دلیل این که آن طرف، ملک مالک یا متعلق حق او نیست. چنانچه اگر کسی در هوا تصرفی کند که منجر به سردی هوا گردد و در نتیجه مردم به خرید یخ رغبت نداشته باشند، وی ضامن قیمت آن نخواهد بود.

وضعیت قیمت پول در بازار هم چنین است، یعنی پایین آمدن قیمت پول در بازار به

معنای این است که رغبت بازار و مردم به پول کم شده است اگر چه این بی رغبتی به سبب ضعف نهاد انتشار دهنده پول باشد. ولی فرض بر این است که نهاد صادر کننده پول همواره نسبت به اعتبار آن مثل گذشته متعهد می باشد و فقط رغبت مردم به اعتبار آن کم شده، چنانچه در کالاهای حقیقی هم رغبت مردم کم می شود. این تغییر در جهتی است که مربوط به حق مالک مال نیست؛ در نتیجه دلیلی ندارد که از صفات مثل بوده و ضمانت شده باشد.

پاسخ: معیار در ضمان، صدق عنوان تصرف در مال صاحب پول اعتباری است، وقتی معامله کننده پولی را که دارای مالیت و قیمت بازاری معین است از بین ببرد یا از صاحبش به شرط ضمان اخذ کند این تصرف اتلاف یا سبب قدرت خرید پول از مالکش شمرده می شود و همین کافی است برای حکم به ضمان تلف کننده به اندازه قیمت و مالیت پول. این غیر از آن است که شخص بر بازار تاثیر بگذارد و در نتیجه موجب تغییر در رغبت مردم و رقابت آنها نسبت به پول شود، یا بر نهاد انتشار دهنده پول تاثیر گذار باشد و با جنگ اقتصادی مثلاً موجب تضعیف قدرت بین المللی پول او شود. این تاثیر گذاری موجب ضمان نمی گردد و علتش این است که این گونه کارها تصرف در مال صاحبان پول به شمار نمی آید.

البته این پاسخ ضعیف است؛ زیرا وقتی قیمت بازاری در اجناس حقیقی مثلی بعد از تلف یا غضب و یا گرفتن از مالک به شرط ضمان پایین بیاید، حکم به ضمان این کاهش قیمت بازاری نمی شود؛ زیرا با وجود مثل برای ضمان مالیت مجالی باقی نمی ماند، در اموال اعتباری هم حکم چنین است، مگر این که گفته شود حکم به عدم ضمان از این جهت می باشد که قیمت در اجناس حقیقی برای مالیت اجناس حقیقی، حیثیت تعلیلی است نه حیثیت تقییدی و ضمان به مال تعلق می گیرد نه به مالیت و مالیت هم در اجناس حقیقی حیثیت تعلیلی است. این به خلاف پول های اعتباری است که قدرت خرید آن تمام حقیقت و قوام آن می باشد؛ در نتیجه مالیت و قدرت خرید در پول ها حیثیت تقییدی خواهد داشت؛ یعنی این که مالیت پول های اعتباری به قیمت معاوضی و قدرت خرید آن است نه به ماهیت جنس آن؛ زیرا جنس آن قیمتی ندارد. همچنین مالیت آن به سبب اعتبارش هم نیست؛ برای این که اعتبار به خودی خود، مال به حساب نمی آید، بلکه مالیت آن فقط به

واسطه قدرت اقتصادی صادر کننده پول است که پشت آن اعتبار قرار دارد و برای آن اسکناس ها قدرت خرید و قدرت معاوضی حقیقی ایجاد می کند. به عبارت دیگر، مالیت این اسکناس ها فقط به واسطه قدرت معاوضی و قدرت خرید آنها است نه چیز دیگر. پس به ناچار مثل پول، چیزی است که معادل آن در قدرت خرید و قدرت معاوضی باشد، و به همین دلیل ادعا می شود که بین پول های اعتباری و اموال حقیقی فرق وجود دارد.

پاسخ تحقیقی به اشکال مزبور آن است که آنچه اعتبار دهنده با انشا و اعتبار خود معتبر دانسته خود مال است نه مالیت آن. بنابراین همان طور که اشیاء ذاتاً مال به حساب می آیند، پول های اعتباری هم با انشای اعتبار دهنده به مال تبدیل می شوند، البته بر مبنایی که جعل اعتبار به صورت مستقل امکان داشته باشد. جاعل، پول اعتباری را مال قرار داده و کاری به قدرت خرید و قیمت معاوضی ندارد؛ حتی می توان گفت که این دو وصف از عوارض قهری مال به حساب می آیند، همان گونه که نسبت به اموال حقیقی چنین است. بنابراین همان طور که قیمت معاوضی در اموال حقیقی مثلی متعلق ضمان قرار نمی گیرد، برای مثالیات اعتباری هم ضمان فرض نمی شود؛ پس دلیلی وجود ندارد که بین آن دو فرق قایل شویم.

اگر گفته شود: مال دانستن چیزی که مال نیست، بدون لحاظ کردن جایگزین آن از اموال حقیقی در قدرت معاملی، از این رو که مقدار مالیت آن معلوم نیست مستلزم جهالت است؛ زیرا به صرف این که ارقام آن معلوم باشد ولی توان جایگزینی آن به جای یکی از اموال حقیقی لحاظ نشود، موجب رفع جهالت نسبت به قیمت معاوضی نمی گردد. بنابراین لازم است اعتبار کننده در حین اعتبار ناظر به جایگزین شدن هر واحد از پول های اعتباری به جای مقدار مشخصی از کالاهای حقیقی در قیمت معاوضی و قدرت خرید باشد؛ مثلاً جایگزین شدن صد تومان به جای چند کیلو گندم هنگامی که بخواهید صد تومان را در مقابل مقدار مشخصی از جنس دیگر (مثل برنج و غیره) تبدیل کنید. پس قدرت خرید به نحو تقیید در پول ها وقتی که آنها را به عنوان مال اعتبار می کنند لحاظ شده است؛ و بر همین اساس قدرت خرید از اوصاف مقومه پول های اعتباری به شمار می آید و این همان فرق موجود میان اموال حقیقی و پول های اعتباری است،

در جواب می‌گوییم: اولاً، معتبر بودن قدرت خرید پول‌ها هنگامی که آنها را به عنوان مال در نظر می‌گیرند مستلزم این است که قدرت خرید را در زمان آغاز اعتبار مالی پول‌ها مورد توجه قرار دهند؛ ولی بعد از این که آنها به مال تبدیل شدند، پول‌های اعتباری مانند اشیای مثلی واقعی می‌گردد. پس همان‌طور که قیمت معاوضی در مثلیات واقعی مد نظر نیست، در مثلیات قراردادی هم لحاظ نمی‌شود. از این رو قدرت خرید بقائاً بر پول‌های اعتباری مرتب است، چنان که نسبت به مثلیات واقعی و حقیقی هم چنین است و از ناحیه اوصافشان مورد لحاظ واقع نمی‌شود.

ثانیاً، ملاحظه قدرت خرید هنگام اعتبار پول به عنوان مال، ممکن است یکی از حکمت‌های قراردادی در تعیین پول به عنوان مال باشد نه این که اعتبار آن در پول به صورت حیثیت تقییدی باشد. بنابر این آنچه جعل شده همان مال اعتباری است که جایگزین یک مال حقیقی در قدرت خرید می‌شود. روشن است که این مقدار موجب نمی‌گردد قدرت خرید در پول به صورت حیثیت تقییدی اخذ شود. پس ملاحظه قدرت خرید هنگام اعتبار کردن پول به عنوان یک مال به این معنا نیست که آن را از اوصاف مقوم پول‌های اعتباری دانسته‌ایم، بلکه قیمت معاوضی از احکام مال اعتباری بوده و در قوام آن دخالتی ندارد.

خلاصه این که دلیلی وجود ندارد که قدرت خرید در پول‌های اعتباری به صورت یک صفت از اوصاف مثل، اعتبار شده باشد تا اگر نقصی پیدا کرد مضمون تلقی شود. بنابر این ادعای اشتغال ذمه به اندازه کاهش ارزش پول در دیون و مهرها بی وجه است مگر این که میان طرفین شرطی شده باشد که موجب ضمان گردد. اگر در ازدواج برابری پول‌های اعتباری با پول‌های حقیقی شرط شود لازم است که برابری مذکور رعایت شود. همچنین اگر قرض دهنده قدرت خرید و قیمت بازاری را در مقابل مثل آن قرض بدهد ظاهراً از حقیقت قرض خارج نگردیده است؛ چون تملیک یک چیز در مقابل عوض می‌باشد و فقها تصریح کرده‌اند که قرض دادن قییمات در مقابل قیمتش صحیح است. پس در این صورت مثلی به صورت قیمی لحاظ شده و ضمان هم قراردادی نیست، بلکه واقعی است؛ برای این که اعطای قیمت بازاری در مقابل عوض، ضمان واقعی به شمار می‌آید نه قراردادی و تعریف قرض (پرداخت

چیزی به قصد ثبوت عوض آن در ذمه گیرنده) شامل آن می شود.^۷ اگر گیرنده مثل آن را بدهد زیادی صدق پیدا نمی کند البته مادامی که از مقدار مثل آن بیشتر نباشد، و اگر بیشتر از مقدار مثل آن باشد زیادی صدق می کند و عنوان ربای محرم به خود می گیرد.

اشکال: هر چند قرض مشابه ضمانات است ولی از معاوضات شمرده می شود؛ زیرا قرض - چنان که گفته شد - پرداخت چیزی با این قصد است که عوض آن در ذمه گیرنده باشد، پس لازم است مقدار آن مضبوط و مشخص باشد تا عوض آن معلوم باشد^۸، از آن جا که قدرت خرید مضبوط و مشخص نیست قرض دادن آن هم جایز نیست.

پاسخ: اولاً، دلیلی وجود ندارد که در همه موارد معاوضات حتی در مثل قرض هم معین بودن و معلوم بودن در حال معامله معتبر باشد؛ برای این که ممنوع بودن غرر مخصوص بعضی از موارد خاص (مثل بیع) است و لذا از کتاب «سرایر» نقل شده که قرض دادن هر چیزی که از طریق توصیف معین نمی شود جایز است، و به اطلاق کلام فقیهان هم نسبت داده شده که قرض دادن اشیای قیمی در مقابل قیمتشان صحیح است هر چند که در حال قرض دادن قیمت آن معلوم نباشد^۹. ادعای اجماع بر اشتراط معلوم بودن در قرض، با توجه به آنچه از کتاب سرایر و اطلاق کلام فقها نقل شده، معنایی ندارد.

ثانیاً، تعیین قدرت معاوضی به وسیله بانک مرکزی و غیر آن امری ممکن است، بنابراین می توان برای تعیین قیمت معاوضی هنگام قرض دادن به قول اهل خبره اکتفا کرد؛ در نتیجه دلیلی بر ممنوعیت قرض دادن قدرت خرید در مقابل عوض آن هنگام قرض وجود ندارد.

در این جا اشکال دیگری نیز مطرح است، و آن این که قرض قدرت خرید، قرض عین نیست؛ در حالی که آنچه از ظاهر کلمات فقها در باب قرض به دست می آید این است که عین بودن در قرض شرط است، مگر این که گفته شود معیار، صدق قرض از نظر عرف است هر چند مورد قرض، قدرت خرید یا حقوق باشد.

۷. جواهر الکلام، ج ۲۵، ص ۱۷.

۸. همان.

۹. همان، ص ۱۶.

شاید ضمان قدرت خرید همراه با ضمان مثل که قرض دهنده آن را در حین قرض پول های کاغذی شرط می کند به همین مسئله ملحق باشد ؛ چون بازگشت این شروط به آن است که صفت اعتباری این دو ضمان همانند صفت وجودی آنها معتبر است . گویا قرض دهنده پول های کاغذی را با این وصف معین در مقابل مثل آن قرض داده است . بنابراین اگر به گرفتن قدرت خریدی که در حال قرض دادن وجود دارد اکتفا کند ، هیچ زیادی در بین نخواهد بود .

ممکن است ادعا شود که این شرط مستلزم آن است که در یک چیز بین ضمان مثلی و قیمی جمع شده باشد ؛ چون ضمان خود اسکناس ها ضمان مثلی است و ضمان قدرت خرید ضمان قیمی به حساب می آید .

این ادعا درست نیست ؛ زیرا :

اولاً ، ملاک و معیار ، صدق عنوان قرض است و این ملاک در این جا محقق است هر چند ضمان آن مرکب از دو امر باشد .

ثانیاً ، ضمان قدرت خرید در ضمن ضمان اسکناس ها به عنوان وصفی از اوصاف آن شرط شده است ؛ پس در واقع یک ضمان مثلی است . همچنین اگر قدرت خرید از اوصاف پول های کاغذی باشد ، باز همین گونه خواهد بود . این مطلب مختص جایی نیست که قرض دهنده شرط را به صورت لفظی اعتبار کرده باشد ، بلکه شاید در جایی که قصد قرض دهنده و قرض گیرنده بر این باشد نیز چنین است . بله ، اگر قرض دهنده و قرض گیرنده شرط نکنند و قصد شان هم بر اشتراط نباشد ، ضمانتی نیست مگر نسبت به خود اسکناس ها و - همان گونه که گذشت - دلیلی برای ضامن کردن قرض گیرنده به قدرت خرید نیست .

چه بسا گفته شود که شرط ضمان شرط افزایش است و آن هم ربا است ، ولی این سخن درست نیست ؛ چون که شرط ضمان همان شرط ضمان قدرت خرید از ابتدای اشتغال ذمه به مثل است ، نه شرط پرداخت چیزی اضافه بعد از تحقق ضمان در مقابل عوض تا این که شرط اضافه ، ربای محرم باشد .

آنچه در این نوشتار آمد بیان استدلالی مسئله بود ، اما با این همه نباید احتیاط را بر

حسب مورد ، ترك كرد .